

باهاشمی رفسنجانی

۸ سال

باسید محمد خاتمی



♦ دکتر صادق زیبا کلام
استاد دانشگاه

بسیاری از مناطق محروم کشور و مسایلی از این دست باعث گسترش طبقه متوسط و تحصیلکرده کشور در خلال سال‌های ۷۶-۱۳۶۸ شد. بالطبع اقشار و لایه‌های جدیدی که در این سال‌ها بتدریج شکل گرفتند در مرحله بعدی خواهان فضای بازتر سیاسی، تشکل‌های صنفی و سیاسی، بازتر شدن فضای اجتماعی کشور، مطبوعات آزاد، ماهواره، سینما، هنر و ادبیات بودند. به تعبیر دیگر، در این نگاه توسعه اقتصادی که در دوران "سازندگی" (صرفنظر از کاستی‌های آن) صورت گرفت در خود نطفه دوم خرداد را پرورش داد. در این نگاه، سیاست‌های هاشمی رفسنجانی به مثابه "فرشته" ای برای به دنیا آوردن دوم خرداد ارزیابی می‌شود. تعبیر دیگری نیز از هاشمی رفسنجانی و دوم خرداد صورت گرفته که آن نیز حائز اهمیت است. در این نگاه، هاشمی رفسنجانی همچون پلی تعبیر می‌شود که قطار دوم خرداد به سلامت از روی آن عبور می‌کند. منتهی درست زمانی که آخرین کوبه قطار از روی پل می‌گذرد، یکی از سرنشینان باوفای قطار دوم خرداد، بعنوان قدردانی و قدرشناسی از نقش هاشمی رفسنجانی در رساندن دوم خرداد به مقصد، شیشه کوبه را به پائین می‌کشد و نارنجکی را بر

از هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی از ۸ سال زندگی و ۸ سال توسعه سیاسی و جامعه مدنی تعبیر مختلفی شده است. یک تعبیر آنست که کاستی‌های سیاست‌های هاشمی زمینه‌ساز بروز دوم خرداد شد. عدم توجه هاشمی رفسنجانی به مسایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه و در مقابل اضرار و توجه بیش از حد او به مسایل سازندگی باعث بوجود آمدن دوم خرداد شد. تعبیر دیگری نیز در همین راستا وجود دارد منتهی با نگاهی جامعه‌شناسانه و در عین حال مثبت. به این معنا که اصلاحات و توسعه اقتصادی به همراه تحولات اجتماعی که به دنبال آن برنامه‌ها بوجود آمد زمینه‌ساز دوم خرداد شد. به عبارت دیگر، دوم خرداد ریشه در تعبیر و تحولاتی دارد که در دو دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی صورت گرفت. بعنوان مثال، افزایش دانشگاه‌ها و در نتیجه افزایش چشم گیر تعداد دانشجویان کشور در فاصله سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۶۸؛ بالاخص میزان اشتغال زنان (در نتیجه اقدامات اقتصادی، ایجاد صنایع مدرن و واحدهای اقتصادی، گسترش بخش خدمات و غیره) و بالا رفتن شمار زنان تحصیلکرده در فاصله سال‌های ۷۶-۱۳۶۸، بالا رفتن سطح زندگی در

روی پل پرتاب می‌کند. هدف ما در اینجا بررسی رابطه هاشمی رفسنجانی و دوم خرداد نیست. خوانندگان علاقمند به این مبحث می‌توانند به کتاب "هاشمی رفسنجانی و دوم خرداد" از نویسنده یادداشت مراجعه نمایند انتشارات روزنه، چاپ دوم پائیز ۱۳۸۳) در این یادداشت نیز سعی شده تا مقایسه‌ای میان دو معمار "دوران سازندگی" و "دوران توسعه سیاسی" یعنی هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی بنماییم. در جوامعی مثل ایران که هنوز بسیاری از نهادها شکل نگرفته و تصمیمات اجرایی و مدیریتی کشور در بستر احزاب و تشکل‌های سیاسی و "خرد جمعی" یا عقل جمعی "کمتر تصمیم‌گیری می‌شوند و مبنای تصمیمات و سیاست‌ها بیشتر گرایشات و باورهای فردی می‌باشند، شخصیت فردی مسئولین و اعتقادات آنان بسیار مهم است. به هر حال در جوامع توسعه یافته هم عنصر فردی مهم است چه رسد به

امثال جوامع ما. آیا تردیدی می‌توانیم به خودمان راه دهیم که در نتیجه رفتن بیل کلینتون و آمدن جورج بوش پسر چه میزان تغییر و تحولات اساسی در آمریکا و دنیا بوجود آمده است؟ چه رسد به جامعه خود ما.

بنابراین اینکه رئیس جمهور خاتمی است یا هاشمی رفسنجانی؛ یک مهره یا تدارکات چی است یا شخصیتی مقتدر، پر صلابت و مدیر و مدبر، قطعاً بر روی بسیاری از مسایل و تحولات کشور تاثیرگذار خواهد بود. از این بابت پیرامون تاثیرگذاری هاشمی رفسنجانی و خاتمی چه می‌توان گفت؟

در ابتداء می‌بایستی گفت که هاشمی رفسنجانی دارای یک سری آرمان‌ها و ایده‌های مشخص بود. اگر چه او روحانی بود و روحانی هست و از سن ۱۴ سالگی لباس روحانیت برتن نموده و در حوزه علمیه قم تلمذ نموده، اما ایده‌آل و قهرمان او به جای اینکه یکی از علماء و بزرگان حوزه باشد مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر از آب درآمد. او بجای آنکه دل در گرو عشق مرحوم شیخ مرتضی انصاری یا محقق داماد یا صاحب‌جواهر بسپارد با امیرکبیر نزد عشق باخت.

امیرکبیر کسی که نه تنها چندان اهل دیانت و شریعت نبود، بلکه یکی از جهت‌های عمده اصلاحاتش جلوگیری از دخالت علماء و روحانیون در کار حکومت بود. بعلاوه تلاش نمود تا سر و سامانی نیز به محاکم شرع داده و قدرت و جایگاه آنان را به نفع محاکم عرفی که کمتر زیر نفوذ روحانیون بود، کاهش دهد. بنابراین چندان تمجب آور نبود که بسیاری از روحانیون و در رأس همه آنان امام جمعه پایتخت در صدر مخالفتان امیر قرار گرفتند. مع ذلک و علیرغم همه اینها، هاشمی رفسنجانی در حدود ۴۰ سال پیش وقتی نخستین تالیفش را بیرون می‌دهد، کتابیست پیرامون مرحوم امیرکبیر و شرح خدماتش. عشق و ارادت هاشمی رفسنجانی به امیر در تمام سال‌های مبارزه تبعید زندان، دوران انقلاب و جنگ همچنان باقی می‌ماند. در نخستین تجربه جدی مدیریتی اجرایی‌اش و در نخستین فرصتی که در زندگی برایش پیش می‌آید او با همه توان به سراغ همان آرزوها و رویاهای صد و پنجاه سال پیش امیرکبیر می‌رود. با این تفاوت که قدرت امیر محدود بود و مخالفین وی

بسیار، اما قدرت هاشمی دست کم در نخستین دوره ریاست جمهوری‌اش زیاد و مخالفینش هم به همان نسبت بسیار ضعیف‌تر از زمان امیر بودند. بنابراین لدی‌الورد هاشمی به سر وقت عمران و آبادانی و سازندگی رفت. او آنچنان در اشتیاق سازندگی فرو رفت که گویی هیچ امر دیگری در جامعه نه مهم است نه مطرح. نه اینکه هاشمی مخالف توسعه

سوال این است که با توجه به شرایط کشور ما به امیرکبیر نیاز داریم یا ژان ژاک روسو؟

سیاسی، آزادی مطبوعات و سایر ملزومات جامعه مدنی باشد. بلکه به باور او آنچه که مملکت نیاز داشت سد، کارخانه، جاده، راه آهن و فرودگاه بود. بنابراین همه هم و غمش مصروف اجراء پروژه‌های اقتصادی و سازندگی شد و امور فرهنگی، سیاسی و امنیتی به تدریج به حوزه‌های دیگر قدرت واگذار گردید. کم توجهی نسبت به امور سیاسی بدل به پاشنه آشیل هاشمی شد. آنقدرها طول نکشید که هاشمی در پیشبرد اهداف اقتصادی‌اش با مشکل

مواجه شد. اما تا قبل از این مرحله او مشتاقانه از شمال به جنوب و از شرق به غرب کشور می‌شتافت. در هر سفری پروژه‌های را به راه می‌انداخت یا طرحی را افتتاح می‌نمود. بسیاری از مردم عادی بالاخص مخالفین هاشمی او را متهم می‌کردند که دست کم برخی از تلاش‌های او جنبه نمایشی داشته و برای کسب و جبهه‌الملکی بود. آنچه که آنان نمی‌دانستند آن بود که هاشمی آن خرج‌ها و پروژه‌ها را با یک عرق و تعصبی دنبال می‌نمود کانه آن سدا یا ایجاد آن کارخانه تعلق به شخص وی داشت. مسئولین چه در ایران و چه در سایر کشورهای جهان سوم معمولاً سعی می‌کنند فرصت افتتاح یک پروژه یا به راه‌اندازی یک طرح را برای تبلیغات خود غنیمت شمرده و در مرکز توجه قرار گیرند. اما در مورد هاشمی رفسنجانی اینگونه نبود. نه اینکه او "قرشته" باشد و از محبوبیت و ظاهر شدن بر صفحه تلویزیون اکراه داشته باشد. نه هاشمی رفسنجانی هم مانند همه انسان‌ها و رهبران سیاسی دیگر از اینگونه امور رویگردان نیست. لکن در مورد او ابعاد قضیه صرفاً به این محدود

نمی‌شد که دقایقی را در جلوی دوربین تلویزیون ظاهر شده و به مردم نشان دهد که دارد از فلان طرح بازدید می‌کند یا کلنگ شروع به کار آن یکی را دارد می‌زند. هاشمی وقتی برای بازدید یا بهره‌برداری از سنی می‌رفت به جای آنکه یک ساعت یا حتی کمتر صرف بازدید نماید، ساعت‌ها، آری ساعت‌ها، در محل می‌ماند. دهها سوال از مسئولین پیرامون جنبه‌های



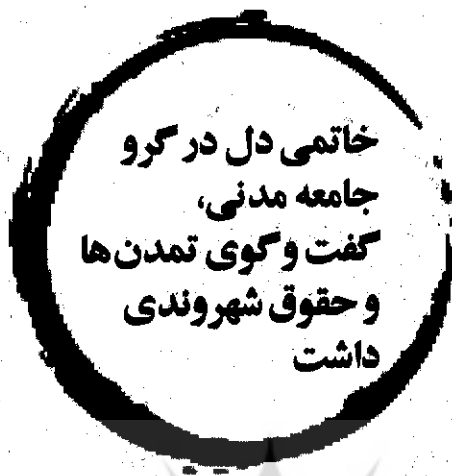
مختلف آن سد یا کارخانه یا پروژه مورد بازدید می‌گردد. مسئولین و دست‌اندرکاران متوجه شده بودند که بازدیدهای هاشمی به هیچ‌روی تشریفاتی و برای اخبار شب تلویزیون نبوده و او خیلی جدی و اساسی و در عین حال با علاقه می‌خواهد از تمامی جنبه‌های مختلف آن واحد یا پروژه سر در آورده و از کم و کیف پیشرفت کار و مشکلات و موانع آن آگاه شود. نتیجه آنکه بازدیدی که حداکثر یک ساعت بیشتر نمی‌بایستی به طول می‌انجامید، بعضاً به چندین ساعت و حتی یک نصف روز می‌رسید. چنین پدیده‌ای نه یکبار که تقریباً هر بار که هاشمی به بازدید از طرح و پروژه‌ای می‌رفت اتفاق افتاده بود:

مسئولین امنیتی و حفاظتی هاشمی بالاخص از این وضعیت به غایت ناراضی بودند اما در عین حال همه به آن عادت کرده بودند. بسیار اتفاق افتاده بود که در مسیر بازدید از طرحی، ساختمان یا کارخانه در دست احدائی نظر هاشمی را جلب می‌کرد. او معمولاً از استاندار و مقامات همراه از کم و کیف آن پروژه نیز می‌پرسید و سپس در میان بهت و شگفتی همراهان و دل ناخشنودی مسئولین و برنامه‌ریزان امنیتی و حفاظتی‌اش به بازدید از آن می‌رفت.

در حالیکه نه از تلویزیون خبری بود نه از فیلم و عکاس و خبرنگار. واقعیت آنست که هاشمی سازندگی را دوست داشت. مخالفین و منتقدین وی هر چه می‌خواهند بگویند، ولی هاشمی رفسنجانی عاشق سازندگی، عمران و آبادانی است. تمامی مسئولین و مدیرانی که با او کار کرده‌اند صرفنظر از آنکه چپ یا راست بودند، سنت‌گرا یا مدرن و امروزی بودند، و صرفنظر از آنکه چه گرایش و طبع سیاسی داشتند، همگی اذعان دارند که هاشمی با یک پشتکار، علاقه، اعتقاد و یک تعصب عجیبی به سازندگی و

پیشرفت عشق می‌ورزد.

اگر هاشمی رفسنجانی دل در گرو امیرکبیر و ساختن سد و فرودگاه و نیروگاه داشت و فکر می‌کرد که مملکت به اینها نیاز دارد، خاتمی دل در گرو جامعه مدنی، گفتگوی



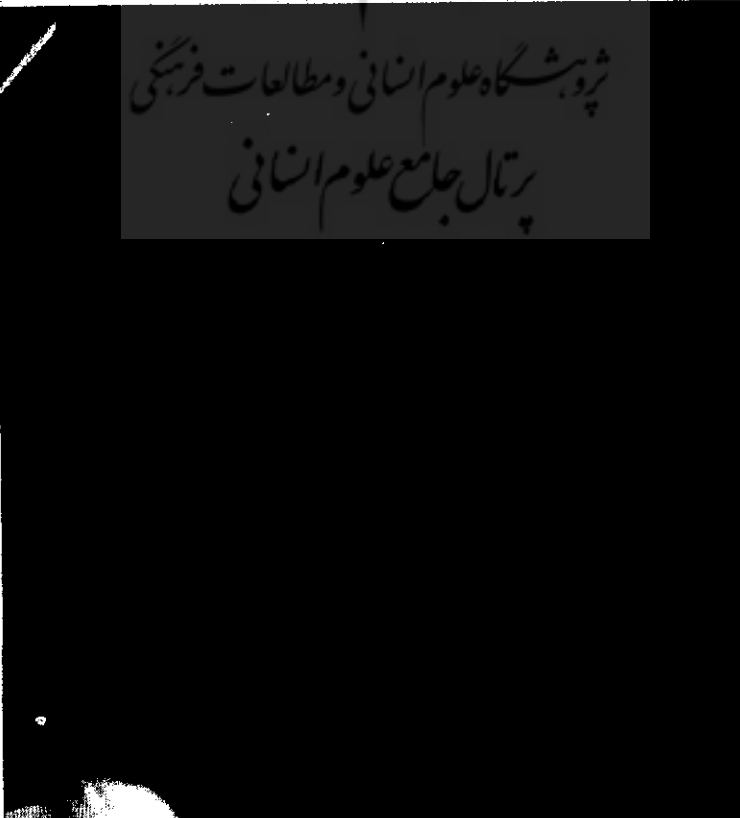
خاتمی دل در گرو جامعه مدنی، گفت و گوی تمدن‌ها و حقوق شهروندی داشت

تمدن‌ها و حقوق شهروندی داشت. به همان میزان که هاشمی رفسنجانی اصراری بر مباحث توسعه سیاسی و جامعه مدنی نداشت، خاتمی نیز از درگیر شدن در مباحث خرد و کلان اقتصادی، بازدید از پروژه‌های عمرانی و طرح‌های در دست اجراء و برگزاری جلسه

با صاحبان صنعت، کارآفرینان و مدیران اجرایی روی گردان بود. او ترجیح می‌داد به جای بازدید از مرغداری، سد و نیروگاه در جمع دانشجویان، دانشگاهیان و فرهیختگان جامعه ظاهر شده و پیرامون تمدن ایرانی و اسلامی، جامعه مدنی، گفتگو میان تمدن‌ها، آزادی و حقوق شهروندی، کمال یابی ذات انسان‌ها، فضیلت و کرامت انسانی صحبت کند. هاشمی ساعتها می‌نشست با مسئولین و مدیران اقتصادی و مالی‌اش پیرامون جزیی‌ترین و فنی‌ترین نکات مسائل مالی، تخصیص بودجه و یافتن اعتبار برای این طرح یا آن پروژه بحث و گفتگو می‌کرد. در حالیکه خاتمی ترجیح می‌داد تا این گونه امور را به کمیسئونی مرکب از وزراء، معاونین و مشاورین اقتصادی‌اش واگذار نماید. در عوض مسائل فرهنگی را با اشتیاق و حوصله می‌نشست و درگیر می‌شد.

می‌ماند این سوال اساسی: اینکه علاقه و اعتقاد یک رئیس‌جمهور به یک رشته امور چه میزان بر سرنوشت کشورش تاثیرگذار است؟ واقعیت آنست که حتی در جوامع توسعه یافته که امور در آنها نهادینه شده، اینکه رئیس‌جمهور، صدر اعظم یا نخست‌وزیرشان چه کسی است و چه اعتقاداتی دارد، بر سیاست‌های آن کشور تاثیرات جدی می‌گذارد.

کافیست آمریکای جیمی کارتر یا بیل کلینتون را با آمریکای رونالد ریگان یا جورج بوش مقایسه کنیم. چه رسد به جامعه خودمان که بسیاری از امور هنوز نهادینه نشده و قائم به "فرشته" ای به نام فرد است. بنابراین پرسشی که فراروی مان قرار دارد آنست که با توجه به شرایط کل کشور، بالاخص بحران‌های عمده در عرصه سیاست خارجی‌مان، ما به امیرکبیر نیاز داریم یا ژان ژاک روسو؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی